

پرونده‌ویژه خراسان به مناسبت ولادت رسول خدا(ص) و امام جعفر صادق(ع)

آمد به جهان فخر بشر، احمد مُختار^(ص) هم جعفر صادق^(ع) که امام دل و جان است

گروه اندیشه - فردا زیباترین روز سال است، یادآور بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین واقعه همه تاریخ بشریت، روز ولادت رسول رحمت(ص)، روزی که همه‌نور است و سرور، جشن است و شادمانی. فردا روز تولد کمال مکارم اخلاق است، روز نزول برکت و خداوند، مهربانی خدایی خود را به رُخ انسان می‌کشد با ولادت آخرین فرستاده‌اش که هزاران درود بر او باد. اما فردا، عالم و عالِمیان تنها از نور وجود خاتم‌المرسلین(ص) بهره‌مند نمی‌شوند، انگار فردا، مصداق فرازی از آیه ۳۵ سوره نور در جریان ماتجلی پیدا می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید: «نورَ عَلٰی نَبْرِیْهِدِیْ اِلَهِ لِنُورِ هَمٰنَ یَسَّاءُ»؛ فردا ولادت فرزند بزرگوار رسول حق، رئیس مذهب جعفری، ولی خدا، امام جعفر

صادق(ع) نیز هست و تلاقی این دونور، زمین و زمان را به جنبش در

می‌آورد. پاس داشتن این برکت، بی‌گمان در شور و شادی ولادت آن

برگزیدگان خدا خلاصه‌نمی‌شود؛ آن‌چه مهم است، شعوری است که با کمک این شور در ذهن مشتاقان راه‌حق برانگیخته‌می‌شود و طی

مسیر را برای آن‌ها آسان‌تر می‌کند. برای آنان که به‌ر سول مهربانی و خاندان پاک‌او که درود خداوند بر ایشان باد، مهر می‌ورزند و جوینده طریق رسیدن به‌ضای پروردگار هستند، معرفت‌دُر گران‌بهایی است که باید از هر فرصتی برای به‌دست آوردنش بهره‌برد و چه فرصتی بهتر و برتر از چنین روز خجسته و مبارکی؟ پیشاپیش این عید فخرخنده را به شما خوانندگان ارجمند خراسان تبریک می‌گوییم.

جواد نوآنیان رودسری — خداوند پیامبرش را از راه رحمت، برای هدایت بشر فرستاد تا انسان، در مسیر تکامل توحیدی خود و رسیدن به جایگاه خلیفه‌اللّٰهی، اسوه و الگویی روشن و بی‌ابهام داشته‌باشد. حضرت محمد مصطفی(ص)، آخرین پیامبر الهی با شعار دعوت به توحید، بعثت خود را آغاز کرد و اساسی‌ترین بخش این دعوت الهی را ورود به دژ توحید دانست که بازکننده راه رستگاری و سعادت است. در آستانه و به مناسبت سالروز میلاد باسعادت حضرت محمد(ص)، در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد رضایی تهرانی، کارشناس مذهبی و مدرس حوزه، به بررسی لزوم برانگیخته شدن انبیا(ع) از منظر قرآن و عقلانیت پرداختیم؛ آن‌چه در پی می‌آید، مشروح سخنان این پژوهشگر حوزه دین و خطیب شناخته‌شده‌است.

■ **انسان در جست‌وجوی راه نجات**

تنها راه نجات انسان، خدا‌باوری و خدامحوری است؛ خدا‌باوری در حوزه اندیشه (لا اله الا...) و خدامحوری در حوزه عمل (لا حول ولا قوه الا بالله). به همین دلیل،

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد

گزارشی تاریخی از ماجرای ولادت دوران کودکی حضرت ختمی‌مرتب(ص)

رودسری — ابو نعیم اصفهانی، محدث و مؤلف نامدار اهل سنت (در گذشته به سال ۴۳۰ ق)، در کتاب «دلائل النبوه» (ج ۱، ص ۱۳۹)، آورده‌است که «در شب میلاد خاتم‌المرسلین(ص)، ایوان کسری [در تیسفون: مدائن] شکاف برداشت چهارده کنگره آن فرورویخت. آتشکده پارس که روشنایی آن هزار سال دوام آورده بود، به خاموشی گرایید و دریاچه ساوه خشک شد.» در دیگر مکتوبات نیز، گزارش‌هایی از «راه‌صاف» شب ولادت پیامبر اکرم(ص) وجود دارد؛ در تاریخ به‌وقایع شگفت‌انگیز و خارق‌العاده مرتبط با زندگی انبیا علیهم‌السلام، راه‌صاف گفتم می‌شود. شاید مشهورترین «راه‌صاف» مرتبط با ولادت حضرت محمد مصطفی(ص) که مستند قرآنی هم دارد، واقعه عام‌القیل و نابودی سپاه ابرهه باشد که قصد تعرض به حریم امن خانه خدا را داشتند و پروردگار بر سر آن هاسنگ‌های «سجیل» را فرو ریخت و همگی را «مانند کاه جویده شده» (كَعَصَفٍ مَّأْكُولٍ: سوره‌قیل، آیه ۵) گردانید. رسول‌حق(ص)، چنان‌که قرآن نیز گواهی داده‌است، یتیم به دنیا آمد؛ «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَى» (ضحی، ۶) با این حال، از همان بدو تولد در میان خاندان خود و بلکه همه اهالی مکه عزیز بود و او را دوست می‌داشتند. بعد از بیان این مقدمه کوتاه، در ادامه، روایت شیرین نخستین روز‌های ولادت حضرت ختمی‌مرتب(ص) را با قلم شیوا و شیرین حضرت آیت‌ا... جعفر سبحانی در جلد نخست کتاب ارجمند «فروغ ابدیت»، مطالعه خواهید کرد.

■ **مراسم نام‌گذاری رسول خدا(ص)**

«روز هفتم فرارسید. عبدالمطلب برای عرض‌سیاس گزاری به درگاه الهی، گوسفندی کشت و گروهی را دعوت کرد و در آن جشن با شکوه که از عموم قریش دعوت شده بود، نام فرزند خود را «محمد» گذاشت. وقتی از او پرسیدند: چرا نام فرزند خود را محمد انتخاب کردید، در صورتی که این نام در میان اعراب کم‌سابقه است؟ گفت: خواستم که در آسمان وزمین ستوده باشم... قطعاً، الهام غیبی در انتخاب این نام بی‌دخالّت نبوده است زیرا نام محمد، اگرچه در میان اعراب معروف بود ولی تا آن زمان کمتر کسی به آن نامیده شده بود. طبق آمار دقیقی که بعضی از تاریخ‌نویسان به‌دست آورده‌اند، تا آن روز فقط ۱۶ نفر به این اسم نام‌گذاری شده بودند... قرآن مجید، رسول گرامی را به دو یا چند نام معرفی می‌کند. در سوره‌های آل عمران، محمد، فتح و احزاب، در آیه‌های ۱۳۸، ۲، ۲۹ و ۴۰، او را به نام «محمد» و در سوره صف، آیه ۶ به نام «احمد» خوانده‌است. علّت داشتن دو نام این است که مادر رسول خدا، پیش از جدش، نام او را «احمد» گذارده بود، چنان‌که در تاریخ منعکس است.»

■ **«احمد» نام مشهور حضرت ختمی‌مرتب(ص)**

«هر کس مختصر مطالعه‌ای در تاریخ زندگی رسول اکرم(ص) داشته‌باشد؛ می‌داند که آن حضرت،

بخواهد جز خدا به سراغ موجود دیگری برود، دعوت به اسلام، مبنای کار را اعتقاد به این مفهوم بلند گذاشتند که «قولوا لا اله الا... تفلحوا»، بگویید خدایی جز «ا...» نیست، تا رستگار شوید. پس تنها راه رسیدن به «فلاح» و رستگاری برای انسان، راه توحید و رسیدن به توحید است. دلیل این مسئله چیست؟ سبّ قضیه را باید در وجود و خلقت انسان جُست؛ انسان در وجودش سرمایه‌ای دارد که هیچ موجود دیگری واجدان نیست و آن سرمایه، بهره‌مند بودن از «نفخه الهی» است؛ «وَنَفَخْتُ فِیه مِنْ رُوحِی» (ص - ۷۲). خب، حالا که انسان این سرمایه منحصر به فرد را دارد که هیچ موجود دیگری واجدان نیست، اگر به موجودی کمتر از خود توجه و خودش را با او تنظیم کند، چون آن موجود کوچک‌تر و کمتر از انسان است، اسباب نزول و کوچکی بشر را فراهم می‌کند و آن سرمایه‌ای که با قوه با خود دارد، به‌مرحله فاعلیت نمی‌رسد؛ پس باید به سراغ موجود برتر از خود برود؛ این موجود برتر کیست که می‌تواند استعداد‌های بالقوه انسان را فاعلیت بخشد؟ خدا؛ «ا... اکبر».



و گر نه اگر انسان

روزه بگیریم، نه! در همه ابعاد زندگی، اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و...، به این نکته نیز، باید توجه داشت که خداخواهی و خداجویی، فطری است؛ همه ما ذاتاً به سمت خالق متوجه هستیم: «فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» (روم - ۳۰)

■ **پیامبر(ص)، الگوی طی طریق**

با این حال، نباید فراموش کرد که این فطرت خداخواه و خداجو، اگر مدیریت نشود، ممکن است سر را بیراهه در بیاورد، به بت‌پرستی و پرستش غیر خدا ختم شود؛ اصل ماندگار است اما برای راه را گم نکردن، به مصداق نیاز داریم. به همین دلیل و برای جلوگیری از همین انحراف، خداوند انبیاء الهی علیهم‌السلام را فرستاد، چرا؟ چون ما انسانیم و نیازمند ارتباط گرفتن با انسان، انسانی که بتواند نماد و نمود راه، فکرو تربیت الهی باشد. من برای رسیدن و ورود به دژ توحید، چنین انسانی را لازم دارم. به همین دلیل، پیامبر خدا(ص) با دو ویژگی و امتیاز، برای هدایت بشر آمد؛ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ یُوحٰی اِلَیَّ»، این دو امتیاز عبارتند از انسان بودن و ارتباط با خداوند که از طریق وحی



خاتم الانبیا^(ع)؛ دروازه ورود به دژ توحید

در آستانه میلاد باسعادت رسول رحمت(ص) و در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد رضایی تهرانی

به بررسی چرایی و چگونگی نیاز انسان به هدایت پیامبران الهی و به‌ویژه حضرت ختمی‌مرتب(ص)، با استناد به آیات قرآنی پرداختیم

ممکن می‌شود و امری قطعی است. به این

ترتیب، من انسان که می‌خواهم راه توحید را بیابم، به سراغ یک انسان می‌روم که رسول است و راهنمای رسیدن به دژ توحید. تمام ابعاد گفتاری و رفتاری او، برای من الگوست.

وقتی با او بیعت می‌کنم، گویی با خدا بیعت کرد ده‌ام: «إِنِّ الذِّینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ» (فتح - ۱۰)؛ هر کس از او اطاعت کند، گویی از خداوند اطاعت کرده‌است: «مَنْ یُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللهَ» (نساء - ۸۰). بنابراین، انسان برای نقد کردن سرمایه بالقوه خودش و رسیدن به مقام خلیفه‌اللّٰهی، تنها یک راه دارد و آن اطاعت بی‌چون و چرا از الگوی بزرگ الهی، یعنی پیامبر است: «لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب - ۲۱). اگر تو به پیامبر خدا(ص) اقتدا کردی، چون او الهی است، الهی خواهی شد و حرکت تو به سمت خداوند، ممکن و میسر می‌شود. رسول... (ص) در همه ابعاد تجلی این حرکت بزرگ است که روشن‌ترین و کاربردی‌ترین بُعد آن، بُعد اخلاقی است؛ می‌دانیم که رسول خدا(ص)، مبعوث شد تا مکارم اخلاق را تمام کند و این، چراغ راهی است برای رسیدن به دژ مستحکم توحید.

مانند عبدالمطلب که

دست‌گیری او از افتادگان، زبازند خاص و عام بود، سبب می‌شد که نه تنها دایگان سر باز زنند، بلکه در باره وی سر و دست خود را نیز می‌شکستند. علّت این که او را به دیگر دایگان ندادند، این بود که نوزاد قریش پستان هیچ یک از زنان شیرده را نگرفت؛ سرانجام، حلیمه سعدیه آمد و نوزاد، پستان او را مکید. در این لحظه خاندان عبدالمطلب غرق شادی شدند. عبدالمطلب، رو به حلیمه کرد و گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از بنی سعد. گفت: اسمت چیست؟ جواب داد: حلیمه. عبدالمطلب از اسم و نام قبیله او بسیار شادمان شد و گفت: آفرین، آفرین، دو خوی پسندیده و دو خصلت شایسته: یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری... کودک عبدالمطلب مدت پنج سال در میان قبیله بنی سعد

به سر برد و رشد و نمو کافی کرد و در ضمن این مدت، دو یاسه بار حلیمه او را پیش مادرش برد و آخرین بار او را به مادرش تحویل داد.

کسی را فرستاد تا او را از «ابولهب» بخرد. وی امتناع

ورزید اما تا آخر عمر از کمک‌های پیامبر بهره‌مند بود. هنگامی که پیامبر اکرم(ص)، از جنگ خیبر برمی‌گشت، از درگذشت ثویبه آگاه شد و آثار تأثر در چهره مبارکش پدید آمد. از فرزند او سراغ گرفت تا در حق او نیکی کند ولی خبر یافت که او زودتر از مادرش فوت کرده‌است. ۲- حلیمه: دختر «ابی‌ذؤب» که از قبیله «سعد بن بکر بن هوازن» بود. فرزندان او عبارت بودند از: عبید...، انیسه و شیما. آخرین فرزند او، شیما، از پیامبر اکرم(ص) پرستاری کرده‌است.

رسم اشراف عرب این بود که فرزندان خود را به دایه‌ها می‌سپردند. دایگان معمولاً بیرون شهر ها زندگی می‌کردند تا کودکان را در هوای صحرا پرورش دهند تا رشد و نمو شان کامل و استخوان‌بندی آن‌ها محکم‌تر شود و ضمناً، از بیماری و بای شهر مکه که خطر آن برای نوزادان بیشتر بود، مصون بمانند و زبان عربی را در یک منطقه دست نخورده، فراگیرند. در این قسمت، دایگان قبیله بنی سعد مشهور بودند. آن‌ها در موقع معنّی به مکه می‌آمدند و هر کدام نوزادی را گرفته، همراه خود می‌بردند. چهار ماه از تولد

پیامبر اکرم(ص) گذشته بود که دایگان قبیله بنی سعد به مکه آمدند. آن سال، قحط‌سالی عجیبی بود، از این نظر به کمک اشراف بیش از حد نیازمند بودند. برخی از تاریخ‌نویسان به اشتباه یا دروغ نوشته‌اند که هیچ یک از دایگان حاضر نشد به محمّد(ص) شیر دهد زیرا بیشتر طالب بودند که اطفال غیر یتیم را انتخاب کنند که از کمک‌های پدران آنان بهره‌مند شوند و به نوعی، از گرفتن طفل یتیم سر باز می‌زدند. حتی حلیمه نیز یک بار از قبول او سر باز زد ولی چون بر اثر ضعف اندام، هیچ کس طفل خود را به او نداد؛ ناچار شد که نوه عبدالمطلب را بپذیرد. او به شوهر خود چنین گفت: برویم همین طفل یتیم را بگیریم و با دست خالی برگردیم، شاید لطف الهی شامل حال ما شود. اتفاقاً حدس او درست درآمد؛ از آن لحظه که آماده شد به محمّد(ص)،

آن کودک یتیم، خدمت کند؛

الطاف الهی سراسر زندگی

او را فراگرفت. اما این

حکایت، افسانه‌ای بیش

نیست زیرا عظمت

خاندان بنی‌هاشم

و شخصیت مردی

اندیشه

سخن اندیشه

چرا امام صادق(ع) قیام نکرد؟

نوآنیان - ولادت امام جعفر بن محمد الصادق(ع)، طبق گزارش بیشتر منابع تاریخی، در ۱۷ ربیع‌الاول سال ۸۳ ق اتفاق افتاد و دوران حیات مبارک آن حضرت، با خلافت ۱۰ خلیفه اموی(از عبدالمک بن مروان تا مروان حمار) و دو خلیفه عباسی (ابوالعباس سفاح و منصور دوانیقی)، هم‌زمان بود؛ بخش عمده دوران حیات امام(ع) در عهد اموی گذشت و هنگامی که دوران امویان به سر رسید، امام صادق(ع) حدوداً ۵۰ ساله بود.

در بین خلفای اموی معاصر امام(ع)، تنها هشام بن عبدالمک، کمتر از ۲۰ سال حکومت کرد و بقیه آن‌ها، حکومتی کوتاه داشتند و حتی برخی مانند یزید بن عبدالمک، کار حکومتشان به یک سال هم نرسید. فضای پُر تنش سیاسی آن دوران و رقابت‌های درون حکومتی و بیرون حکومتی باعث شد موقعیت برای به‌بار نشستن تلاش‌هایی که از دوران امامت امام سجاد(ع) و تحت فشار و اختناق غیر قابل تحمل دستگاه خلافت اموی آغاز شده بود، فراهم شود. امام صادق(ع) حوزه

درسی پدر بزرگوارش را توسعه بسیار داد؛ هزاران نفر از سراسر جهان اسلام، در جلسات درسی آن حضرت حاضر می‌شدند. این جلسات عموماً در مدینه برگزار می‌شد؛ اما از آن‌جا که جمعیت قابل توجهی از شیعیان در عراق سکونت داشتند، طبق گزارش برخی نویسندگان مانند شهرستانی(در ملل و نحل)، امام صادق(ع) مدتی را در این منطقه سکونت داشتند بنابراین، می‌توان گفت که بخشی از جلسات علمی امام(ع) در عراق برگزار شده‌است. برخی معتقدند که دوران امامت آن حضرت، از هر نظر برای آغاز قیام و به‌دست گرفتن حکومت، مناسب بود؛ امام صادق(ع) هزاران شاگرد داشت و طرفداران وی فراوان بودند اما آن حضرت اقدامی برای قیام و تشکیل حکومت انجام نداد و این رویکردی سوال برانگیز به نظر می‌رسد. واقعیت آن است که بیان این مطلب، از کمی اطلاعات تاریخی ناشی می‌شود. بعضی عادت دارند که در تحلیل رویدادهای تاریخی، به چند دیدگاه و گزارش محدود اکتفا کنند و از آن‌ها بدتر، به بررسی حوادث گذشته از پنجره تفکر و استعداد امروزی دست‌بزنند؛ در حالی که نتیجه چنین رویکردی، از همان ابتدا معلوم است و نمی‌توان به‌قوت چنین تحلیل‌هایی اعتماد داشت. با آغاز افول قدرت بنی‌امیه، تکاپوهای سیاسی در سراسر جهان اسلام که در آن زمان از غرب به آقیانوس آرام‌واز شرق به مرزهای هند، چین و ترکستان می‌رسید، آغاز شد. بنی‌عباس با استفاده از همین موقعیت و به‌کار بردن روشی مرزورانه، یعنی فریب دادن مردم با شعار «الرّضا من آل محمد»، شروع به جذب نیرو کرده بودند و در این مسیر از هیچ خدعه و نیرنگی فروگذار نمی‌کردند. فعالیت برای کسب قدرت حتی در میان خویشاوندان امام صادق(ع) نیز، جریان داشت؛ نمونه قابل ارائه آن، اقدام عبیدا... بن حسن، از نوادگان امام مجتبی(ع) است که با وجود مخالفت امام صادق(ع)، فرزندش محمد بن عبیدا... بن حسن (مشهور به «نفس زکیه») را به عنوان «مهدی امت» معرفی کرد و کوشید تا قدرت سیاسی را این‌گونه به‌دست آورد؛ اما بنی‌عباس او را هم فریب دادند؛ آن‌ها بعد از بیعت ظاهری با نفس زکیه، در منطقه «ابواء» (جایی نزدیک مدینه)، به سال ۱۲۶ ق، به‌وی و قیامش پشت کردند و عملاً عبیدا... بن حسن را از میدان سیاست بیرون راندند و در چند سال پس از کسب قدرت، در ۱۴۰ رضان سال ۱۴۵، قیام نفس زکیه را در مدینه، به‌دست یکی از فرماندهانشان به نام حمید بن قحطبه (که قفسروی در نزدیکی سناباد توس بعدها محل شهادت و دفن امام زاعلیع السلام شد) سرکوب کردند و محمد بن عبیدا... بن حسن را به کامرگ فرستادند. جدال نامشروع برای کسب قدرت در میان جریان‌های فعال سیاسی آن زمان، همیشه بوی خون و نیرنگ می‌داد و امام صادق(ع) با علم الهی و آگاهی مدبرانه خویش از پوشالی بودن بسیاری از هم‌نوایی‌ها و اظهار اطاعت‌ها باخبر بود. «ابوسلمه خلال»، وزیر خاندان عباسی که کارنامه‌ای سراسر سیاسی و تزویر در فعالیت‌های سیاسی داشت و بعد از مدتی به‌دست بنی‌عباس از میان برداشته شد، اواخر کار و با امید عقب راندن سفاح و کسب قدرت از دست رفته، به امام صادق(ع) پیام داد که حاضر است آن حضرت را در رسیدن به خلافت و عقب‌راندن عباسیان یاری دهد اما آن حضرت به‌صرحت این درخواست را رد کرد. ابومسلم خراسانی نیز، همین رویکرد را داشت و کوشید با وارد کردن امام(ع) به صحنه سیاسی، عباسیان را از عرصه حکومت براند و خود براریکه قدرت‌تکیه زند؛ ابومسلم در نامه‌ای مژورانه، خود را از یاران امام صادق(ع) و علاقه‌مند به خلافت ایشان معرفی کرد اما آن حضرت در پاسخی قاطع به‌وی نوشت: «ما انت من جالی ولا الزمان زمانی»؛ «نه تو از یاران و هم‌راهان من هستی و نه زمان، زمان [قیام] من است. از سوی دیگر، امام صادق(ع)، به شیوه جدبزرگوارش امیرمؤمنان(ع)، سیاست‌ورزی بدون تعهد و اخلاق را راونمی‌دانست و به‌هر قیمتی، حاضر به کسب قدرت نبود و این مسئله را باید در تحلیل چرایی قیام نکردن امام(ع)، حتماً مدنظر قرار داد.